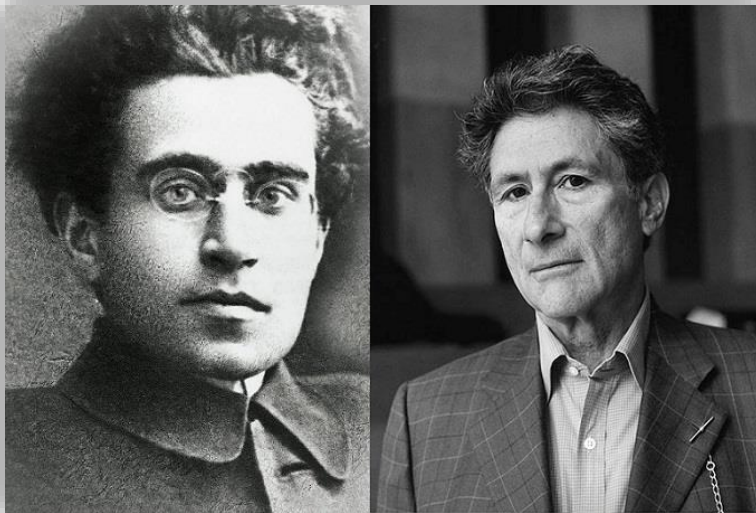


# نظریه‌ی انتقادی و روشنفکران ارگانیک: ساختاربندی مجدد کارکرد نقد فرهنگی

مری استراین<sup>۱</sup>



ترجمه‌ی سارا حضرتیان



<sup>۱</sup>استاد ممتاز ارتباطات، دانشگاه یوتا

هر انسانی فارغ از کار حرفه‌ای خود نوعی فعالیت فکری نیز به عهده دارد؛ یعنی هر فردی درعین حال که می‌تواند فیلسوف، هنرمند یا انسانی خوش‌ذوق باشد، در ادراک خاصی از جهان نیز مشارکت می‌کند و سلوک اخلاقی خودآگاهانه‌ای دارد. بنابراین به تقویت تصویری ویژه از جهان یا به اصلاح آن کمک می‌کند و این به معنای ایجاد شیوه‌ی جدیدی از تفکر است. (آنتونیو گرامشی، ۱۹۷۱، ص. ۹)

آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی (۱۹۷۱، ص. ۲۳-۵) در دفترهای گردآوری شده از یادداشت‌هایش طی سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۲۹ در زندان، شکل‌گیری اجتماعی روشنفکران را براساس شالوده‌ای توصیف می‌کند که مشابه نقد فرهنگی امروز است. او بین روشنفکران سنتی (وکلا، معلمان، پزشکان، روحانیون و غیره) و روشنفکران ارگانیک تمایز قائل می‌شود؛ روشنفکران سنتی که به نظر می‌رسد وظایف تخصصی و وضعیت اقتصادی- اجتماعی نسبتاً پایدارشان آن‌ها را از گرایش‌های زندگی سیاسی روشنفکران متعهد جدا می‌کند و روشنفکران ارگانیک که از درون نیروهای سیاسی، فشارها و تضادهای گروه‌های اجتماعی فرودست و به‌حاشیه رانده شده پدیدار می‌شوند (و واکنشی به همین نیروهای سیاسی، فشارها و تضادهای اجتماعی‌اند). نکته‌ی گرامشی این است که هر دو نوع فعالیت فکری در خدمت منافع سیاسی است. روشنفکران سنتی به‌طور ضمنی حزبی هستند و به‌عنوان کارگزارانِ نظم مسلط اجتماعی عمل می‌کنند، حتی در مواردی که آن‌ها آشکارا با اقدامات ویژه‌ی دولت مخالفت می‌کنند یا از شرایط جامعه‌ی مدنی احساس نارضایتی دارند. عملکردی حرفه‌ای که روشنفکران سنتی دارند به‌طور معمول تصورات غالب از جهان، از جمله جایگاه ممتازشان را در آن حفظ می‌کند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، به دلیل ادراکات پراکنده، تکه‌تکه و متناقضی که از طریق انقیاد آحاد افراد در برابر پی‌آمدهای رنج‌آور و تحریک‌کننده‌ی قدرت طبقه‌ی حاکم به دست آمده است، روشنفکران ارگانیک - در لحظات تأمل نظری- برای مداخله در تصورات هژمونیک جهان، در موقعیتی منحصربه‌فرد قرار دارند و به تعبیر گرامشی شیوه‌ی جدیدی از تفکر را ایجاد می‌کنند. روشنفکران ارگانیک با تطبیق تنگاتنگ کار نظری خود با مبارزات گروه‌های اجتماعی و شناخته‌شده‌ی داخلی در جهت خود-توانمندسازی

و استقلال بومی، می‌توانند به شکلی مطلوب ضد نظریه‌هایی<sup>۱</sup> پیرامون فرایند اجتماعی و فرهنگی ایجاد کنند، تبیین‌هایی که مبتنی بر تاریخ همان زمان‌اند و دارای ویژگی‌های رهایی‌بخش سیاسی و همچنین متفاوت و ضمنی هستند. تمایز قابل توجه گرامشی بین انواع روشنفکران، به‌ویژه ارزیابی او از پتانسیل رهایی‌بخش روشنفکران ارگانیک، چارچوبی مفید برای بازاندیشی کارکرد نظریه‌ی انتقادی در مطالعات فرهنگی معاصر فراهم می‌کند. با استفاده از بحث گرامشی به‌عنوان سکوی پرش، می‌خواهیم مسائل مربوط به رابطه بین نظریه‌ی انتقادی و کارکرد آن، موقعیت نظریه‌پرداز انتقادی و محل رویداد مداخله‌ی نظری انتقادی را به‌طور مختصر بررسی کنیم. هدف ما در این‌جا برجسته کردن برخی از موضوعات مشترکی است که نظریه‌ی انتقادی و نقد فرهنگی را به‌عنوان نوعی پراکسیس نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

### اهمیت نظریه: مذاکره بر سر پراکسیس انتقادی

با توجه به اشتغال بیش از حد علوم انسانی با نظریه‌پردازی و گسترش سرسام‌آور نظریه‌های انتقادی رقیب و به‌ظاهر ناسازگاری که در نتیجه‌ی آن منتشر می‌شود، منطقی به نظر می‌رسد که بپرسیم چرا اکنون؟ نظریه‌پردازی اواخر قرن بیستم چگونه است؟ آیا شرایط قابل تشخیصی وجود دارد که تحت آن نظریه‌پردازی انتقادی پدیدار می‌شود؟ تری ایگلتون (۱۹۹۰) معتقد است که نظریه و پراکسیس (حداقل در سطحی غیربازیابی و ابتدایی) عوامل وابسته به فرایندهای اجتماعی هستند. او بیان می‌کند که ظهور نظریه‌پردازی خودنگرانه<sup>۲</sup> به‌طور گسترده شامل مواردی از این دست است:

*نظریه در مقیاس چشمگیر زمانی اتفاق می‌افتد که انجام آن هم ممکن است و هم لازم؛ وقتی منطق سنتی که در خفا زیربنای فعالیت‌های روزانه‌ی ما بوده است در معرض بی‌اعتباری قرار گرفته و نیاز به تجدیدنظر یا کنار گذاشتن آن احساس می‌شود. این امر ممکن است به‌خاطر مسائل درونی این فعالیت‌ها، فشارهای مشخص خارجی یا به‌طور*

<sup>۱</sup> Counter-theory

<sup>۲</sup> self-reflexive

معمول در اثر ترکیبی از هر دو رخ دهد. نظریه صرفاً به دلیل مشکلات ناگزیری که با آن روبرو است، مجبور به ایجاد شکل جدیدی از خودنگری می‌شود. (ص ۲۶؛ تأکید اضافه شده است)

دیدگاه نظریه‌پردازی پراگماتیک یا وابسته به موقعیت را که ایگلتون مطرح کرد، سایر محققان انتقادی نیز تعمیم بخشیده‌اند. (به‌عنوان مثال؛ گراف، ۱۹۹۰؛ رابینز، ۸۸/۱۹۸۷، ۱۹۹۰) آنچه این دیدگاه نشان می‌دهد این است که یک‌بار برای همیشه، ظهور نظریه‌های انتقادی جدید ارتباط چندانی با «نظریه‌پردازی کلان»، شرح و بسط کلی یا «دریافت درست آن» ندارد. در عوض، رواج نظریه‌های جدید و تأثیر آن‌ها بر پراکسیس انتقادی به‌طور مستقیم با روش‌هایی برای یافتن راه‌حل‌هایی پیرامون «مسائل حساس» مرتبط است، ضمن این‌که عمل انتقادی میان اندیشمندان انتقادی جامعه‌ی روشنفکری مورد مذاکره است. شرایط مذاکره در طول زمان تغییر می‌کند چرا که خود مذاکره‌کنندگان همیشه در حال تغییرند. آنچه که جامعه‌ی اندیشمندان انتقادی آن را مسئله‌مند می‌داند و همچنین راه‌حل‌های نظری آن را در هر زمینه‌ی تاریخی خاصی مؤثر می‌داند، باید در ارتباط با میدان وسیع‌تری از فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دریافت شود که اعضا در آن حرکت می‌کنند و معنای خود را می‌یابند. مکتب فرانکفورت نیز که اغلب با انتشار روایت قطعی نظریه‌ی انتقادی مدرن شناخته می‌شود، موردی از این دست است.

مکتب فرانکفورت که در سال ۱۹۲۳ اعضای مؤسسه مطالعات اجتماعی فرانکفورت (آلمان) تأسیس کردند، اندیشمندانی را گرد هم آورد که به‌رغم زمینه‌ها و علایق مختلف مطالعاتی مفروضات و اهداف مشترکی داشتند. آن‌ها تجدید نظر در نظریه و نقد مارکسیستی ارتدکس را در دستورکار خود قرار داده بودند تا بتوانند تغییرات اجتماعی و سیاسی‌ای را که از زمان مرگ مارکس رخ داده بود، مورد بررسی قرار دهند. با ظهور پدیده‌ی هیتلر در اروپا در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ اکثر اعضای مکتب فرانکفورت به ایالات متحده مهاجرت کردند، جایی که کار آن‌ها را برای سهولت «نظریه‌ی انتقادی» نامیدند.<sup>۳</sup>

نظریه‌پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت، نسبت به ظهور تهدیداتی علیه آزادی فردی - فاشیسم، استالینیسم و سرمایه‌داری مصرف‌گرا - و همچنین قدرت گرفتن رسانه‌های گروهی یا «صنعت فرهنگ» به اتفاق نگران بودند. آن‌ها به همان اندازه در این عقیده نیز اشتراک داشتند که نقد فرهنگی با استدلالی تحلیلی و آگاهی نظری، مؤثرترین شکل مقاومت را در برابر چنین نیروهای سرکوبگر مدرنی ارائه می‌دهد. مخصوصاً برای اعضای اصلی مکتب فرانکفورت، کار نظریه‌ی انتقادی بسیار چالش‌برانگیز، خودتعیین‌گر و رضایت‌بخش بود. در بهترین حالت، این نظریه‌پردازان انتقادی حداقل از دو جنبه‌ی مهم به روشنفکران ارگانیک گرامشی شباهت داشتند. پژوهش آن‌ها بر اساس مسائلی بود که از دنیای عینی زندگی آن‌ها سرچشمه می‌گرفت و به‌شخصه برای آن‌ها اهمیت داشت. همچنین، از طریق هم‌آمیزی نظریه‌پردازی واکنشی و تحلیل دقیق شرایط حساس پیرامون فرایندهای اجتماعی و رویدادهای فرهنگی متناسب با زمان خود به این مسائل پاسخ داده می‌شد. به‌طور خلاصه، طنین‌اندازترین و پایدارترین کار نظری مکتب فرانکفورت به صورت دیالکتیکی در ارتباطی تنگاتنگ با مطالعات تجربی فعالیت‌های فرهنگی-اجتماعی نوین تکامل یافت، درحالی که پیش از این نظریه‌هایی با کم‌ترین میزان تأثیرگذاری و در عین حال بحث‌برانگیزتری مطرح می‌شد که به‌عنوان سیستم‌های کلی‌نگر یا الگوهای به‌نجار جامعه شرح و بسط داده می‌شدند و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفتند؛ ضمن این که فعالیت‌های فرهنگی-اجتماعی آن برهه از زمان نیز در این نوع دوم از نظریه‌پردازی‌ها به‌طور انتزاعی نادیده گرفته می‌شد.<sup>۴</sup>

### تقابل‌های مرزی: جایگاه نظریه‌پردازان انتقادی به‌عنوان مداخله‌گر

می‌توان گفت که نقاط قوت و ضعف مکتب فرانکفورت، شرایط نظریه‌پردازی انتقادی متأخر را تعیین کرده است. نه تنها پویاترین نظریه‌های رایج براساس رویدادهای فرهنگی-اجتماعی کنونی استوار است، بلکه این رخدادهای نظری در ارتباط با شرایط تاریخی فعلی خود نیز روش‌مندتر می‌شوند. علاوه بر این، با فرض محال بودن مشاهده‌ی فارغ از ارزش و فارغ از قدرت، جایگاه نظریه‌پرداز انتقادی به موضوعی چالش‌برانگیز در

کل طرح انتقادی بدل می‌شود. نظریه‌پردازان انتقادی پساساختارگرا که به نقد فرهنگی علاقه‌مند هستند، با بیرون کشیدن نگرش‌های برجسته‌ای از ماتریالیسم فرهنگی گرامشی به این مسائل پاسخ می‌دهند. (یعنی این‌که فعالیت‌های فرهنگی-اجتماعی با گفتمان‌هایی مرتبط است که باورهای خاص، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها، علایق و روابط قدرت را دربر می‌گیرد و در نتیجه بر شکل‌گیری هویت‌های آحاد افراد تأثیر می‌گذارد و نظم اجتماعی هژمونیک را تداوم می‌بخشد).<sup>۱</sup> درعین حال آن‌ها تجربیات و گفتمان‌های اجتماعی-فرهنگی را به‌عنوان متون (برای تفسیر)، فرهنگ و جامعه را به‌عنوان قالبی بینامتنی و زمینه‌های تاریخی را به‌عنوان شبکه‌ای از وابستگی‌های<sup>۱</sup> بینامتنی بازبینی می‌کنند.

تمرکز یکپارچه‌ی این نظریه‌پردازان انتقادی پساساختارگرا بر گستره‌ی چندوجهی متون و زمینه‌ها است. از نظر آن‌ها، واقعیت انسانی به‌عنوان واقعیتی تفسیری، ساختاری اجتماعی دارد که توسط گفتمان‌ها و متون مختلف فرهنگی‌ای که در آن سیر می‌کنند، شکل و معنا می‌گیرد. آن دسته از متون که به‌عنوان «دانش موثق» یا «اطلاعات عینی» دارای باری فرهنگی هستند (به‌عنوان مثال، نظرات کارشناسان یا گزارش‌های خبری) تأثیرات شدیدی بر نحوه‌ی شکل‌گیری تصورات مشترک و ایجاد عقل سلیم<sup>۲</sup> دارد. پرسش‌های اصلی که کار این نظریه‌پردازان انتقادی را هدایت می‌کند عبارتند از:

چگونه تحت شرایط خاص تاریخی، باورهای خاص، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها، علایق و روابط قدرت مندرج در فرم‌های گفتمانی به سلطه‌ی فرهنگی منجر می‌شود؟ کدام عوامل به‌عنوان اصلی مهم، ارزشمند یا واقعی برای پویایی و برتری برخی گفتمان‌ها/متون فرهنگی نسبت به سایر گفتمان‌ها/متون احتمالی که به حاشیه رانده و بی‌اعتبار شده یا جابه‌جا شده‌اند، زمینه‌ای خاص محسوب می‌شود؟ گفتمان‌ها/متون انتقادی در پیکربندی بینامتنی قدرت و دانش فرهنگی چه کارکرد سیاسی-اجتماعی‌ای دارند؟

<sup>۱</sup> Affiliation

مترجم کتاب «جهان متن منتقد» (اکبر افسری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۹) در ترجمه‌ی واژه‌ی مذکور عبارت «ارتباط سببی» را به کار برده است

<sup>۲</sup> Common sense

ادوارد سعید، نظریه‌پرداز انتقادی عرب-آمریکایی (۱۹۷۸، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳) در مجموعه‌ای از آثار خود، با منطقی درخشان و پرشور، به‌طور درخشانی به مسئله‌ی روشنفکری پرداخت و نمونه‌های تأثیرگذاری از نقد و نظریه‌ی مقابله‌ای (یا مخالفت‌آمیز)<sup>۱</sup> پسااستارگرایی ارائه داد. سعید (۱۹۸۳) بر این فرض می‌اندیشد که همه‌ی گفتمان‌ها و متون فرهنگی مبنایی «دنیا محور» دارند، بنابراین «گزاره‌هایی از قدرت» هستند. متون دنیا محور هستند چراکه به‌عنوان رخدادهایی قطعی به وجود می‌آیند و «بخشی از جهان اجتماعی، زندگی بشر و لحظاتی تاریخی که در آن‌ها قرار گرفته و تفسیر می‌شوند» باقی می‌مانند. (ص ۴) این‌ها گزاره‌هایی از قدرت‌اند، زیرا در هر ساختار فرهنگی، متون زمان‌مندند و انتشار آن‌ها یکنواخت نیست و اغلب رقابتی است. سعید ادعا می‌کند که «همه‌ی متون اساساً متون [احتمالی] دیگر را حذف می‌کنند، یا بیشتر اوقات، جای یکدیگر را می‌گیرند». (ص ۴۵) بنابراین اقتدار متن محور به کارکرد تقلیل‌ناپذیری از شبکه‌ی وابستگی‌های بینامتنی بدل می‌شود که آن را گسترش می‌دهد و تقویت می‌کند. مفهوم وابستگی، ابزاری دقیق و در عین حال انعطاف‌پذیر را برای سعید (۱۹۸۳) فراهم می‌کند تا بتواند ادراک گرامشی را از قدرت هژمونیک در شرح‌های متعدد خود بازبینی کند و همچنین در این فرآیند نیز مداخله‌ای انتقادی داشته باشد. او دامنه‌ی وابستگی را به‌عنوان اصل تفسیری مؤثر با این عبارات توضیح می‌دهد:

*وابستگی چیزی است که یک متن را قادر می‌سازد تا خود را به‌عنوان یک متن حفظ کند و این شامل طیف وسیعی از شرایط می‌شود: وضعیت نویسنده، لحظه‌ی تاریخی، شرایط انتشار، اشاعه‌ی متن و دریافت آن، معیارهای رایج، ارزش‌ها و ایده‌های فرضی، چارچوبی از مفروضات ضمنی توافق شده، پیشینه‌ی فرضی و غیره و غیره. (صص ۱۷۴-۱۷۵)*

### <sup>۱</sup> Oppositional

مترجم کتاب «جهان، متن، منتقد» در ترجمه‌ی عبارت فوق واژه‌های «مخالف [یا موضع و مقاومت]» را معادل گرفته است

بنابراین به‌عنوان مداخله‌گر، استراتژی اصلی منتقد «بازسازی پیوندهای بین متن و جهان، آشکار ساختن و بازگرداندن اهمیت به بخش‌هایی است که متن را در اختیار جامعه، نویسنده و فرهنگ قرار می‌دهد.» این امر با «بازآفرینی تاریخی یا بازسازی امکاناتی که متن از آن به‌وجود آمده است» (ص ۱۷۵) محقق می‌شود.

سعید در طول چند کتاب «شرق‌شناسی» (۱۹۷۸)، «مسئله‌ی فلسطین» (۱۹۸۰) و «اسلام رسانه‌ها»<sup>۱</sup> (۱۹۸۱) نشان می‌دهد که چگونه «وابستگی» به‌عنوان ابزاری سودمند در خدمت ساختارهای غربی قرار می‌گیرد تا با مداخله‌ی انتقادی به تحلیل فرهنگ‌های خاورمیانه‌ای بپردازند.

تمرکز او در سراسر این کتاب‌ها بر وابستگی‌های نهادی است؛ در وهله‌ی نخست مواردی که پیرامون مؤسسات علمی اروپایی-آمریکایی و رسانه‌های گروهی بین‌المللی هستند و به سوءبرداشت از فرهنگ‌های غیرغربی کمک می‌کنند. هدف پایدار او این است که نشان دهد چگونه همه‌ی بازنمایی‌های دیگری (غیر)، چه در قالب تحقیقات علمی و چه در قالب گزارش‌های خبری، محصول فرایند تفسیری تاریخی‌اند و موجه به نظر می‌رسند اما به نقد خودنگرانه نیاز دارند.

از آن‌جا که دانش «رسمی» را مؤسسات علمی و رسانه‌ای تولید می‌کنند و دارای وابستگی‌های ظریف و غیرمستقیم با ساختارهای قدرت حاکم و منافع خاص هستند، سعید (۱۹۸۲، ۱۹۸۳) منتقد مقابله‌گر (یا مخالف) را از نظر راهبردی در مرز بین سیستم‌های نظری (که معمولاً کار او را تحت تأثیر قرار می‌دهد) و فرهنگ (که بی‌درنگ در تیررس نقد است) قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که منتقد متعهد به «دانش ارادی (بدون اجبار) که به نفع آزادی بشر تولید می‌شود» (ص ۲۹) باید نسبت به سایر گفتمان‌ها و متون فرهنگی، از جمله سیستم‌های جهانی که با انتزاع فکری بسط یافته‌اند و تأثیر اندکی بر وابستگی‌های بینامتنی خاص تاریخی داشته‌اند، موضعی نه خصمانه بلکه هوشیارانه اتخاذ کند. بنابراین او مشابه روشنفکر ارگانیک گرامشی از موضعی نظری حمایت می‌کند که ناشی از مبارزاتی منحصربه‌فرد با فعالیت‌های بومی وابسته به

<sup>۱</sup> کتاب مذکور با عنوان فوق توسط اکبر افسری (تهران، نشر توس: ۱۳۷۹) ترجمه شده است.



قدرت است، اما از نظر شناختی مستقل، مقابله‌جو و مداخله‌گر است. سعید (۱۹۸۳) دیدگاه خود را درباره‌ی کارکرد نقد مقابله‌ای به شرح زیر تلخیص می‌کند:

اگر بخواهم واژه‌ای را همواره در کنار واژه‌ی نقد به کار ببرم (نه به‌عنوان تعدیل بلکه در مقام تأکید) واژه‌ی «مقابله‌ای» خواهد بود. اگر انتقاد پیرامون مسئله‌ای خاص نه به دکترین و نه به موضعی سیاسی تقلیل‌پذیر نباشد و اگر به‌طور همزمان باید هم در جهان باشد و هم به خودآگاهی رسیده باشد، پس هویت آن تفاوتش با سایر فعالیت‌ها و سیستم‌های فکری یا روش‌هاست. در تردید خود نسبت به مفاهیم کلی، نارضایتی‌اش از عینی شدن ابژه‌ها، در عدم اشتیاق خود نسبت به اجتماع‌ها، در علایق منحصر به فرد خود، در قلمروهای امپریالیزه شده، در عادات ذهنی جزمی، در همه‌ی این‌ها نقد بیشتر از هر چیزی خودش است و اگر بتوان این تناقض را تاب آورد درست در لحظه‌ای که در حال بدل شدن به حکم جزمی سازمان‌یافته‌ای است، اغلب برخلاف خودش عمل می‌کند. شاید «آیرونیک» واژه‌ی بدی نباشد تا در کنار «مقابله‌ای» استفاده شود.<sup>۱</sup> (ص ۲۹)

### پراکسیس بومی: گسترش شبکه‌های مداخله‌ی انتقادی

یکی از برآیندهای کارکرد هوشمندانه و مقابله‌ای منتقد این است که گفتمان نظری-انتقادی را به‌عنوان شکل اولیه‌ی ارتباطی هدفمند و مناقشه‌برانگیز در کل ساختار گفتمان‌های فرهنگی قرار می‌دهد. سعید (۱۹۸۲، ص. ۲۴) در مورد کارکرد دیالکتیکی نقد فرهنگی می‌گوید: «به جای عدم مداخله و تخصصی‌سازی [به‌عنوان موضع انتقادی مسلط] باید مداخله، عبور از مرزها و موانع و تلاشی قاطع برای عمومیت‌بخشی وجود داشته باشد، دقیقاً در مواردی که به نظر می‌رسد عمومیت‌بخشی به آن غیرممکن است.» منتقدان نماینده‌ی گروه‌هایی هستند که به دلیل اختلاف طبقاتی، نژاد یا جنسیت تحت ستم قرار می‌گیرند و به حاشیه رانده می‌شوند، به‌ویژه در بسط دلالت‌های نظری که محل مداخلات انتقادی هستند نیز مؤثر بوده‌اند.

<sup>۱</sup> ابتدا و انتهای متن مذکور از کتاب «جهان، متن، منتقد اضافه شده است.

نظریه‌پردازان انتقادی‌ای (بابا،<sup>۱</sup> ۱۹۸۶، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰؛ اسپیواک،<sup>۲</sup> ۱۹۸۷، ۱۹۹۰) که خود را پسااستعماری می‌دانند، بر ارتباط بین روشنفکران بومی جهان سوم و فرهنگ‌های جهان سومی تحت سلطه‌ی غرب تمرکز می‌کنند تا نظریه‌ی تغییر<sup>۳</sup> را تفصیل دهند. اسپیواک (۱۹۸۷، ص. ۱۸۷) چندین مورد را برای کارآمدی نظریه‌پردازانی تغییر، لازم می‌داند: «اول اینکه لحظات تغییر به‌عنوان یک مواجهه و نه گذار، جمع‌بندی و مطرح شود؛ ثانیاً این تغییرات مذکور با تغییر کارکردی در سیستم‌های نشانه‌ای<sup>۴</sup> علامت‌گذاری یا مشخص شوند [یعنی شرایطی که فعالیت منتقد مداخله‌گر در آن توصیف می‌شود از منفی به مثبت تغییر کند: به‌عنوان مثال از جنایت به شورش] و در نهایت عاملیت تغییر در شورشیان یا «فرودستان» [منتقد جهان سوم] واقع شود.»<sup>۵</sup> برای نشان دادن این فرایند، هومی بابا (۱۹۸۶، ص. ۱۴۹) با استفاده از نظریه‌های پسااستعمارگرایی پیرامون وابستگی متقابل گفتمان و هویت و فرهنگ، «لحظه»ی مطلوب مداخله‌ی انتقادی را در «درک فرایند ذهنی‌سازی که از طریق گفتمان کلیشه‌ای امکان‌پذیر (و محتمل) است»، در نظر می‌گیرد. برای هومی بابا (۱۹۹۰) و همکارانش دوگانگی‌هایی مانند شباهت و تفاوت، خود و دیگران، غالب و مغلوب، استعمار و مستعمره از طریق آثار ایدئولوژیکی روایات ملی (به‌طور کارآمدی) بیان، تأیید و بازتولید می‌شوند. سپس هدف او این است که این روایات را برای بررسی جوّ ملی، در فرایند مفصل‌بندی عناصر آن، با خوانش جزء به جزء واسازی کند:

در برخی شرایط معانی ناتمام هستند، چرا که آن‌ها در میان‌ه‌ی روایت<sup>۵</sup> هستند و تاریخ ممکن است نیمه‌ساخته باشد، زیرا در طی فرایند ساخته شدن قرار دارد؛ و تصویر

<sup>۱</sup> Homi k. Bhabha

<sup>۲</sup> Gayatri Chakravotry Spivak

<sup>۳</sup> نظریه‌ی تغییر مدلی است پیرامون فهم عوامل دخیل در فرایند اجتماعی به مثابه‌ی مقدماتی اولیه که منجر به نتایج (تغییرات اجتماعی) می‌شود

<sup>۴</sup> سیستم نشانه‌ای عبارتی کلیدی در زبانشناسی است و می‌توان آن را معادل زبان گرفت؛ زبان گفتاری انسان نمونه‌ای از سیستم‌های نشانه‌ای است

<sup>۵</sup> in medias res

اقتدار فرهنگی ممکن است ضد و نقیض و مبهم باشد، چرا که به‌طور نامشخصی در ساخت تصویری مقتدرانه از خود گرفتار شده است. (ص. ۳)

تصور همه‌ی گفتمان‌ها و متون فرهنگی به‌عنوان گزاره‌های قدرت و همه‌ی نظریه‌پردازی‌های انتقادی به‌عنوان روایتی از نظریه‌های در حال تکمیل، دامنه‌ی امر انتقادی را گسترش می‌دهد. در واقع نهادهایی را که در آن‌ها نظریه‌پردازی انتقادی شکل می‌گیرد، گسترش می‌دهد و بومی می‌کند. منتقدان سراسر علوم انسانی بازسازی نظریه‌پردازی نهان و ضمنی‌ای را که در طیف وسیعی از گفتمان‌ها و متون و قطعات متنی فرهنگی نهفته است آغاز کرده‌اند. خوانش‌های بازنگرانه‌ی جان برگر (۱۹۸۰) از عکاسی و هنرهای تجسمی، بازپروری مفاهیم در زمینه‌ی تحقیقات مردم‌شناسی توسط مایکل جکسون (۱۹۸۹)، ساخت نظریه‌ی انتقادی بومی آفریقایی-آمریکایی توسط هنری لوییس (۱۹۸۸)، مطالعات جان تامپکینز پیرامون تأثیر فرهنگی داستان‌های آمریکایی (۱۹۸۵)، بازنگری مایکل مک‌گی از نقش نقد بلاغی (۱۹۹۰) تنها نمونه‌هایی از بازنگری انتقادی در پرتو نظریه‌پردازی بومی است و تلاش‌هایی موقت برای بازیابی «نحوه‌ی تفکرات فرهنگی پیرامون خود و ارائه‌ی راه‌حل‌هایی برای مسائلی که لحظه‌ای تاریخی را شکل می‌دهند.» (تامپکینز، ۱۹۸۵)

## نتیجه‌گیری

مسیر نظریه‌پردازی‌های انتقادی که در این مقاله بر آن تأکید شده است، از نظریه‌های اجتماعی نسبتاً فراگیر مکتب فرانکفورت گرفته تا «تاریخ‌گرایی انتقادی»<sup>۷</sup> بومی شده، طیف وسیعی از آثار نظری اخیر را شامل می‌شود. به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازی انتقادی اخیر به جای پیشروی به سمت تعابیری جهانی و ترکیباتی کلی به سمت اشکال مؤثرتر و متنوع‌تری از پراکسیس بومی و مداخلات مدبرانه‌ی مشروط پیش می‌رود. نظریه‌پرداز انتقادی، مانند روشنفکر ارگانیک گرامشی، زمانی روشنگر و مؤثر است که نقدهای واکنشی وی دقیقاً با شرایط اجتماعی در حال گذار و با تمام ویژگی‌های آن‌ها مطابق باشد. فیلسوف انتقادی کورنل وست (۱۹۹۰، ص. ۳۶) با اشاره به کار سیاسی و ایدئولوژیکی روشنفکر متعهد، درمورد مهم‌ترین کارکرد نظریه‌پرداز

انتقادی امروز می‌نویسد: «من روشنفکر [متعهد] را به‌عنوان کاتالیزور ارگانیک انتقادی در نظر می‌گیرم، کسی که دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین ابزارهای تحلیلی را برای شرح دادن و روشن ساختن نحوه‌ی کارکرد ساختارهای سلطه و تأثیرات انتخاب فردی بر زبان و نهادهای غیرگفتمانی در اختیار دارد.»

### منابع

- Althusser, L. (1971). *Ideology and ideological state apparatuses (notes towards an investigation). Lenin and philosophy and other essays* (B. Brewer, Trans.) (pp. 127-186). New York: Monthly Review Press.
- Arato, A., & Gebhardt, E. (Eds.) (1982). *The essential Frankfurt School reader*. New York: Continuum.
- Berger, J. (1980). *A bout looking*. New York: Pantheon.
- Bhabha, H.K. (1986). *The other question: Difference, discrimination and the discourse of colonialism*. In F. Barker, P. Hulme, M. Iverson, and D. Loxley (Eds.), *Literature, politics and theory: Papers from the Essex Conference 1976-84* (pp. 148-172). New York: Methuen.
- Bhabha, H.K. (1988). *The commitment to theory*. *New Formations*, 5, 5-23.
- Bhabha, H.K. (1990). *Introduction: Narrating the nation*. In H.K. Bhabha (Ed.), *Nation and narration* (pp. 1-7). New York: Routledge.
- Bové, P.A. (1990). *Discourse*. In F. Lentricchia and T. McLaughlin (Eds.), *Critical terms for literary study* (pp. 50-65). Chicago: University of Chicago Press.
- Bronner, S.E., & Kellner, D.M. (Eds.). (1989). *Critical theory and society: A reader*. New York: Routledge.
- Eagleton, T. (1984). *The function of criticism: From The Spectator to post-structuralism*. London: Verso.
- Eagleton, T. (1990). *The significance of theory*. Cambridge, MA: Basil Blackwell.
- Gates, H.L. Jr. (1988). *The signifying monkey: A theory of Afro-American literary criticism*. New York: Oxford University Press.

- Graff, G. (1990). Other voices, other rooms: Organizing and teaching the humanities conflict. *New Literary History*, 21(4), 817-839.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the prison notebooks* (Q. Hoare and G. Smith, Eds. and Trans.). New York: International Publishers.
- Held, D. (1980). *Introduction to critical theory*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Honneth, A. (1987). Critical theory. In A. Giddens and J. Turner (Eds.), *Social theory today* (pp. 347-382). Stanford CA: Stanford University Press.
- Horwitz, H. (1988). "I can't remember:" Skepticism, synthetic histories, critical action. *South Atlantic Quarterly*, 87(4), 787-820.
- Jackson, M. (1989). *Paths toward a clearing: Radical empiricism and ethnographic inquiry*. Bloomington, IN: Indiana University Press.
- McGee, M.C. (1990). Text, context, and the fragmentation of contemporary culture. *Western Journal of Speech Communication*, 54, 274-289.
- Robbins, B. (1987/88). The politics of theory. *Social Text*, 18, 3-18.
- Robbins, B. (1990). Oppositional professionals: Theory and the narratives of professionalization. In J. Arac and B. Johnson (Eds.), *Consequences of theory* (pp. 1-38). Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Said, E.W. (1978). *Orientalism*. New York: Vintage.
- Said, E.W. (1980). *The question of Palestine*. New York: Vintage.
- Said, E.W. (1981). *Covering Islam: How the mass media and the experts determine how we see the rest of the world*. New York: Pantheon.
- Said, E.W. (1982). Opponents, audiences, constituencies, and community. *Critical Inquiry*, 9(1), 1-26.
- Said, E.W. (1983). *The world, the text, and the critic*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Spivak, G.C. (1987). Subaltern studies: Deconstructing historiography. In *Other worlds: Essays in cultural politics* (pp. 197-221). New York: Methuen.

Spivak, G.C. (1990). *The post-colonial critic: Interviews, strategies, dialogues.* (S. Harasym, Ed.). New York: Routledge.

Tompkins, J. (1985). *Sensational designs: The cultural work of American fiction 1790-1860.* New York: Oxford University Press.

West, C. (1990). *Theory, pragmatisms, and politics.* In J. Arac and B. Johnson (Eds.), *Consequences of theory* (pp. 22-38). Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.

Williams, R. (1973). *The country and the city.* New York: Oxford University Press.

Williams, R. (1980). *Problems in materialism and culture.* London: Verso.

Williams, R. (1982). *The sociology of culture.* New York: Schocken Book.

<sup>۱</sup> بررسی نقش نهادهای فرهنگی به‌ظاهر غیرسیاسی و شیوه‌های بازتولید ایدئولوژیکی را نظریه‌پردازان بعدی مانند لویی آلتوسر (۱۹۷۱)، ریموند ویلیامز (۱۹۷۳، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲) و تری ایگلتون (۱۹۸۴، ۱۹۹۰) با جزئیات بیشتری انجام داده‌اند.

<sup>۲</sup> همان‌طور که در مقاله‌ی حاضر اشاره شد، پراکسیس به تفکر سیستماتیک در راستای آزادی و توانمندسازی اشاره دارد.

<sup>۳</sup> برونر و کلنر (۱۹۸۹) اشاره می‌کنند که مهاجران مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۳۷ عبارت توصیفی «نظریه‌ی انتقادی» را به کار گرفتند تا کار خود را از دیگر دستورکارهای سیاسی متمایز و تلقی منفی از مارکسیسم نزد مخاطبان آمریکایی خود را منعطف کنند. «نظریه‌ی انتقادی» به معنای خاص آن به‌عنوان رویکردی چندوجهی در تحلیل و نقد اجتماعی با ماکس هورکهایمر (بنیانگذار و مدیر مؤسسه)، هربرت مارکوزه، تئودور آدرنو، لئو لوونتال، فردریک پولاک، اریش فروم و (بعدها) یورگن هابرماس شناخته شد. (ص. ۱-۲)

<sup>۴</sup> آراتو و گبهارت (۱۹۸۵) و برونر و کلنر (۱۹۸۹) مروری اجمالی بر دستاوردهای مکتب فرانکفورت ارائه داده‌اند. برای ارزیابی نقاط قوت و ضعف این مکتب به هلد (۱۹۸۰) و هونت (۱۹۸۷) و مقاله‌ی مایکل هوسپک در نقد آثار هابرماس مراجعه کنید.

<sup>۵</sup> پل بوو (۱۹۹۰، ص. ۵۸)، به پیروی از فوکو، دیدگاه پساساختارگرایانه‌ی گفتمان را با این عبارات توضیح می‌دهد: «گفتمان» یکی از تأثیرگذارترین روش‌ها در جوامع مدرن و پسامدرن برای شکل‌گیری و شکل‌دهی انسان‌ها به‌عنوان «سوژه» است. بهتر است بگوییم که «قدرت» از طریق انتقال‌های گفتمانی و نهادی، خود ما را «موضوع» قرار می‌دهد: «یعنی ما را به "سوژه" بدل می‌کند و تحت سلطه‌ی مقررات

غالبی که بر جامعه‌ی ما حاکم‌اند قرار می‌دهد و آزادی انسان را در قالب امکانات آن در نظر می‌گیرد؛ یعنی ما را "منقاد" می‌کند.»

آسپیواک (۱۹۸۷) اذعان می‌کند که نسبت دادن عاملیت و اختیار به سوژه‌ها برخلاف تصورات پساساختارگرایان است، چراکه هویت، خود زنجیره‌ای از تأثیراتی است که موضوع قرار گرفته است. با این حال او استدلال می‌کند که «ذات باوری استراتژیک» که در تغییر «موضوع به‌عنوان اثر» به «سوژه به‌عنوان علت»، اصلی لازم و بنیادی است، شکل مجازی از ساختارشکنی ایجابی است.

من اصطلاح «تاریخ‌گرایی انتقادی» را به‌عنوان مفهوم توصیفی کلی برای این فرایند در تحلیل متنی تاریخی و مبتنی بر نظریه، از هوارد هورویتز (۱۹۸۸) وام گرفته‌ام.